**جلسه 012**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

مسأله دیگری که در فرض این‌که فضولی ما فی الذمه را مبیع یا ثمن قرار دهد مرحوم شیخ اعظم قدس‌سره طرح فرموده‌اند و آن این است که اگر فضول جمع بین متنافیین کرد در این معامله‌ای که دارد انجام می‌دهد، آیا در این صورت حکم چیست؟ جمع بین متنافیین مرحوم شیخ دو صورت برایش تصور فرموده‌اند، بزرگان بعد هم همین‌طور، صورت اول این هست که این‌طور بگوید «اشتریت هذا لنفسی بدرهمٍ فی ذمة فلان» به بایعی که می‌گوید این فرش را مثلاً می‌فروشم هرکس خریدار است من به او فروختم، این آقای مشتری، این فضول می‌گوید که «اشتریت لنفسی بدرهمٍ فی ذمة فلان» مثلاً فرزندی است می‌آید می‌گوید من خریدم به فرض کنید یک میلیون در ذمه‌ی پدرم که در آن‌جا اشتراء را برای خودش قرار می‌دهد ولی ثمن را در ذمه‌ی دیگری، مبیع می‌خواهد بیاید در ملک خودش ولی ثمن برود در ملک... و ثمن از ملک دیگری خارج شود. و این تنافی دارد دیگر، این تنافی دارد چون بیع حقیقتش معاوضه هست و در معاوضه و حقیقت معاوضه این است که ثمن و مثمن جابه‌جا بشود، مثمن و مبیع در جایی وارد شود و ثمن داخل در جایی بشود که مثمن و مبیع از آن‌جا خارج شده. اما اگر مثمن و مبیع از کیسه‌ی زید خارج بشود برای عمرو، ولی ثمن از عمرو خارج نشود ثمن از دیگری بخواهد خارج بشود این معاوضه تحقق پیدا نمی‌کند فلذا جمع بین متنافیین کردیم. از یک طرف می‌گوید «اشتریت لنفسی» این لازمه‌اش این است که یعنی ثمن از جیب من باید منتقل بشود. از طرف دیگر می‌گوید «فی ذمة زید» ثمن در ذمه‌ی زید باشد لازمه‌اش این است که نه ثمن از کیسه‌‌ی او خارج نشود، بین واژه‌ی اشتراء و ما یقتضیه الاشتراء و این‌که می‌گوید در ذمه‌ی زید، در ذمه‌ی دیگری با این تنافی دارد، این جمع بین متنافیین هست، این یک صورت.

صورت دوم این هست که بگوید «اشتریت هذا لفلانٍ بدرهمٍ فی ذمتی» مثل این‌که پدری می‌گوید که آن بایع دارد مثلاً ماشینی می‌فروشد می‌گوید این ماشین را برای پسرم خریدم که ثمنش در ذمه‌ی من باشد که خب پدرها خیلی وقت‌ها این کار را می‌کنند، می‌روند یک چیزی را از مال خودشان حالا یا نقد خارجی یا فی الذمه برای فرزندشان می‌خرند، یعنی مقصودش این است که آن مبیع داخل در ملک من نشود مستقیماً داخل در ملک فرزندم بشود منتها ثمن آن و بهاء آن در ذمه‌ی من باشد، خب این هم تهافت دارد. برای این‌که می‌‌گوید «اشتریت» برای فرزندم،‌ خب لازمه‌ی این این است که پول هم از کیسه‌ی فرزند منتقل بشود، حالا که می‌گوید از کیسه‌ی خودم، با آن اشتراء برای فرزند تهافت دارد، تنافی دارد؛ جمع بین متنافیین کردند. حالا بحث در این است که در این صورت که جمع بین متنافیین می‌شود حکمش چیست؟

عرض می‌کنیم به این‌که اصل این مسأله که این جمع بین متنافیین باشد این مبنی است بر یک مسأله‌ای که سابقاً راجع به او صحبت شد و آن این است که آیا در باب معاملات و بیع لازم است که مبیع داخل در کیسه‌ی کسی بشود که ثمن از کیسه‌ی او خارج می‌شود و معاوضه باید تحقق پیدا بکند یا این‌که نه، بیع ملازمه‌ی همیشگی با معاوضه ندارد، بیع معنایش این است این کالا به‌جای آن کالا، اما این‌که حالا معاوضه هم باید صادق بیاید؟ بله معمول موارد معاوضه صادق است، اما لازم نیست فلذاست که در عرف رایج است که می‌گوید این را می‌خرم برای فرزندم پولش را هم خودم می‌دهم. خب در این‌جا عرف نمی‌گوید این بیع نیست، این که گفته می‌شود بیع معاوضه است و حتماً باید این‌طور باشد کما علیه الشیخ الاعظم و المحقق الخوئی و بسیاری از اعاظم، این در نظر بزرگانی مثل آقای آخوند قدس‌سره، مرحوم ایروانی و بعض اساتید مادام‌ظله این‌ها می‌گویند نه لازم نیست و ما هم قبلاً همین قول دوم را تقویت کردیم که بحسب تبادر و اطلاقات عرفیه در بیع ننهفته است که باید معاوضه حتماً صادق باشد. بله کثیری از مواردش البته این چنین است که معاوضه هم صادق است. خب اگر ما این را گفتیم پس دیگر اصلاً جمع بین متنافیین نشده در این‌جاها. این‌که شیخ اعظم این موارد را، این دو مورد را از جمع بین متنافیین شمرده‌اند این روی مسلک خودشان هست، بله روی مسلک خود ایشان درست می‌شود ولکن علی ذلک المسلک این‌جا اصلاً جمع بین متنافیین نشده، حالا که جمع بین متنافیین نشد اگر آن دیگری قبول کرد؛ معامله صحیح است، اگر آن دیگری قبول نکرد؛ همان‌طور که قبلاً گفتیم معامله باطل است. حالا علی مسلک الشیخ و المعروف بین الاصحاب بببینم حکم چی هست؟

در این‌جا یک اختلاف سنگینی بین فقهای عظام وجود دارد؛ شیخ اعظم قدس‌سره در این مسأله نتوانستند به یک نتیجه‌ی نهایی برسند فلذاست که برای صورت اول مطالبی فرمودند، برای صورت دوم هم بعضی‌ مطالب فرمودند و در نهایت فرمودند و المسألة تحتاج الی تأمل. در نظر ایشان حکم این مسأله و استنباط این مسأله مقداری معقّد است. و بزرگان دیگر هم اقوال دیگری دارند. مرحوم نائینی قدس‌سره فرموده معامله درست است اگر آن طرف قبول کرد خیلی خب، اگر هم قبول نکرد باز معامله درست است و پای فضول حساب می‌شود. محقق خوئی هم ظاهر مطلب این است که می‌‌خواهند بگویند باطل است اما یک توجیهاتی برای صحت می‌آورند که ان‌شاءالله بعداً ذکر خواهد شد. حالا ابتداءاً کلام شیخ اعظم را عرض کنیم.

عرض کردیم شیخ دو صورت ذکر کرده است، من در مقام بیان صورت دوم را اول ذکر کردم و اول را دوم ذکر کردم چشمم خورد به آن عبارت، اول. حالا به ترتیبی که خود ایشان فرموده آن صورتی که دوم گفتیم ایشان اول ذکر کردند «قال اشتريت هذا لفلانٍ بدرهمٍ في ذمّتي» این صورت اول؛ این‌جا این نکته را هم من قبل از این‌که فرمایش شیخ اعظم را عرض کنم این نکته را هم عرض کنم که عرض کردم شیخ اعظم و بزرگان دو صورت در این‌جا برای تنافی تصویر کردند. حتی شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب فرموده دو صورت دارد، اصلاً تصریح کرده به این‌که دو صورت فقط دارد، این دوتا را ذکر کردند. ظاهر کلام شیخ و بزرگان دیگر هم همین است که این دو صورت است. اما توجه می‌فرمایید که نه، انحصار به این دو صورت ندارد و صورت سومی هم ما می‌‌توانیم برای این تنافی تصویر کنیم و آن این است که فضول این‌طور بیاید بگوید مثلاً بگوید دو من گندم در ذمه‌ی زید فروختم به عمرو که پدرش ثمن این را بدهد، در ذمه‌ی پدر این، که اصلاً خودش در میان نیست فقط عاقد است، هیچ طرف معامله خودش را قرار نمی‌دهد. در دو مثالی که آقایان زدند، شیخ زدند خودش طرف معامله واقع می‌شود «اشتریت لفلانٍ بثمن فی ذمتی» یا «اشتریت لنفسی بثمنٍ فی ذمة ابی» در این دو مثالی که شیخ اعظم و بزرگان زدند در این دو مثال خودش بالاخره طرف معامله قرار داده. اما گاهی هم ممکن است نه، خودش را طرف معامله قرار نمی‌دهد در این حال تنافی هم هست. می‌گوید فروختم یا خریدم، چون این هم در فروش می‌آید این هم در خرید می‌آید. می‌گوید این دو من گندم در ذمه‌ی زید را خریدم برای عمرو به ثمن در ذمه‌ی پدرش. خب این هم تنافی دارد دیگر،‌ اگر خریدی برای این باید پولش هم از کیسه‌ی همین برگردد به مالکش و حال این‌که شما پول را از کیسه‌ی پدرش داری برمی‌گردانی به مالکش به مالک مبیع، پس این‌جا هم تنافی هست دیگر.

خب حالا شیخ اعظم قدس‌سره می‌فرماید که اما صورت اول که این بود که «اشتریت هذا لفلانٍ بدرهمٍ فی ذمتی» فرموده «یحتمل البطلان» چرا احتمال بطلان هست؟ فرموده این نظیر این است که کسی برود در یک مغازه‌ای و بگوید این فرش را خریدم برای زید به این پول خودم، بیا. چطور در آن‌جا ما می‌گوییم این باطل است؟ این‌جا هم که گفته «فی ذمتی» نظیر آن‌جاست، چرا آن‌جا می‌گفتیم باطل است؟ چون حقیقت معاوضه انشاء نشده، حقیقت بیع انشاء نشده، معاوضه این است که این‌ها عِوَض برود در کیسه‌ی همانی که معوَّض از کیسه‌ی او خارج می‌شود و در کیسه‌ی همان که معوّض از کیسه‌اش خارج شده باید وارد بشود تا معاوضه صادق باشد. این‌جا وقتی می‌گوید این فرش را خریدم برای فرزندم به این پنج میلیونی که دستم هست دارم به تو می‌دهم، این‌جا درواقع انشاء بیع نشده؛ چون بیع حقیقتش معاوضه است این انشاء نکرده. پس باطل است. ذمه هم مثل همین می‌ماند، ذمه وقتی در ذمه‌ی خودش قرار می‌دهد خب این ذمه به‌واسطه‌ی این‌که اضافه‌ی به ذمه‌ی خودش می‌کند می‌شود مال، حالا این مالی که مربوط به خودش است دارد ثمن قرار می‌دهد، پس معامله چی هست؟ پس انشاء معاوضه درحقیقت نشده «فالمعاملة باطلة» به‌خاطر این‌که یک چیزی را دارد انشاء می‌کند که آن بیع نیست و بیع انشاء نشده. «ما انشأه لیس ببیعٍ بل امرٌ باطلٌ و البیع لم یُنشأ» پس معامله باطل است. بعد فرموده «و یحتمل الغاء احد القیدین و تصحیح المعاملة لنفسه أو للغیر» فرموده این‌جا هم ممکن است این‌جوری بگوییم، این‌جا دوتا قید وجود دارد، گفت چی؟ «اشتریت هذا لفلانٍ بدرهمٍ فی ذمتی»، «لفلانٍ» این یک قید است، «فی ذمتی» هم یک قید است. ما بیاییم بگوییم این‌جا مقصود... برای صحت بگوییم این قیدها یکی‌اش لغو است همین‌جوری به زبانش آمده و گفته، حالا یا آن «لفلانٍ» را بگوییم لغو است؛ پس این‌جوری می‌شود «اشتریت هذا لفلانٍ بدرهمٍ فی ذمتی» یا بگوییم «فلانٍ» اضافه است لغو است یا بگوییم آن «فی ذمتی» لغو است. اگر «فی ذمتی» لغو باشد خب این‌جوری می‌شود «اشتریت هذا لفلانٍ بدرهمٍ» اما «فی ذمتی» لغو است یعنی «بدرهمٍ فی ذمته»؛ «فی ذمتی» اگر به خودش اضافه کرده کأنّ سهو در لسان است، این را به چه قرینه بگوییم؟ به قرینه‌ی این‌که گفته «اشتریت هذا لفلانٍ» اشتراء را به کار برده، اشتراء لازمه‌اش چی هست؟ این است که باید ثمن هم در ذمه‌ی همان فلان باشد که دارد می‌گوید «اشتریت لفلانٍ». پس حالا اگر گفته «فی ذمتی» این کأنّ یک اشتباه و سهو لسانی برایش پیدا شده. بیاییم این‌جوری درستش کنیم، بگوییم این‌جا درست است پس اول بگوییم باطل است تحفظ کنیم بر قیود، اگر تحفظ بر قیود کنیم باید بگوییم باطل است، اگر نه یکی از این قیدها را بگوییم اشتباه در... به قول عرف اشتباه لپی شده، اشتباه لسانی شده، این‌که گفته «فی ذمتی» این را اشتباه کرده، پس «اشتریت لفلانٍ فی ذمة نفسی» یا «فی ذمتی» این اضافه به یاء چیز است یعنی «فی ذمته» می‌‌خواسته بگوید اشتباه شده گفته «فی ذمتی»، این‌جوری بگوییم. که اگر این‌جوری گفتیم این معامله برای غیر درست می‌شود. یا این‌که این‌جا بگوییم آن «لفلانٍ» اضافه است «اشتریت هذا بدرهمٍ فی ذمتی» یعنی «اشتریت لفلانٍ» اشتباه گفتند مقصود این نبود که برای دیگری، خودم مقصودم بود. یا این «لفلانٍ» اشاره به خودش باشد، ولو لفلانٍ معمولاً اشاره به دیگران است؛ اما اشاره به خودش باشد «اشتریت لفلانٍ فی ذمتی» فلانٍ که «هو نفسی». یا این‌که نه این «لفلان» اصلاً سبق لسان بوده و این‌‌جوری. شیخ فرموده ما در این‌جور جاهایی که این مسأله طرح می‌شود دو احتمال دارد بگوییم، یکی بگوییم باطل است آ‌قا، چون تحفظ بر قیدین می‌کنیم. یکی این‌که بگوییم نه درست است به این‌که احد القیدین را بگوییم لغو است آن‌وقت دیگر درست می‌شود. خب این مال صورت اول که شیخ اعظم فرموده است.

و اما صورت دوم، حالا برمی‌گردیم حالا فرمایش شیخ را فعلاً عرض کنیم. اما صورت دوم چی بود؟ این بود که «اشتریت هذا لنفسی بدرهمٍ فی ذمة فلان و فی الثانی یحتمل کونه من قبیل شرائه لنفسه بعین مال الغیر فیقع للغیر بعد اجازته» این‌جا را می‌فرمایند که وقتی می‌گوید «اشتریت هذا لنفسی بدرهمٍ فی ذمة الغیر» این مثل این می‌ماند که فضول بیاید به بایع بگوید که «اشتریت هذا لنفسی» به این پولی که مال پدرم است یا آن پولی که الان این‌جا گذاشته، پدرم این‌جا گذاشته به این. خب این‌جا چی می‌شود؟ این می‌شود از آن پدر فضولی دیگر، خب اگر پدر اجازه کرد معامله درست می‌شود، اگر پدر اجازه نکرد معامله درست نمی‌شود. این‌جا که گفته «اشتریت لنفسی بدرهمٍ فی ذمة فلان» بگوییم وزان «فی ذمة فلان» وزان عین خارجی است که مال دیگری باشد و بگوید این را خردیم به این پول، به این پولی که مال دیگری است. خب این‌جا از مصادیق واضحه‌ی فضولی است دیگر. اگر آن غیر آمد اجازه کرد درست می‌شود اگر غیر اجازه نکرد درست نمی‌شود. این «فی ذمة غیر» هم مثل پول عینی خارجی آن غیر است. چطور اگر پول خارجی آن غیر بود معامله فضولی می‌شد و با اجازه‌اش درست می‌شد؟ حالا هم که می‌گوید «فی ذمة غیر» خریدم برای خودم در ذمه‌ی غیر آن معامله را می‌آید می‌گوییم درست است، مثل کجا؟ مثل آن فضولی‌ای که «لنفسه» بود آن‌جا چه‌جور درست می‌‌کردیم با آن توجیهات و از مسائل مشکله بود آن‌جا، این‌جا هم همان‌جور درستش می‌کنیم.

خب حالا این‌‌جا این سؤال را هم حالا جواب بدهیم این خود شیخ مطرح فرموده است که آن‌جا ما چه‌جور تصحیح کردیم که با پول دیگری می‌رود برای خودش می‌خرد؟ این‌جا چه‌جور می‌شود این اصلاً انشاء بکند اصلاً؟ مثل غاصب، دزد، رفته پول مردم را دزدیده حالا با پول مردم که دزدیده می‌آید جنس می‌خرد. این اصلاً چه‌جور می‌شود انقداح انشاء معامله در نفس این آدم چه‌جور منقدح می‌شود با این‌که معامله حقیقتش معاوضه است دیگر. آن‌‌جا این‌جوری درست کردید شیخ و بزرگان این‌جوری آن‌جا درست کردند گفتند آن‌جا به این شکل است که این آقای غاصب ادعا می‌کند که أنا المالک. این‌که دزدیده می‌گوید مال من است دیگه به ادعاء، بعد که ادعاء کرد مال خودش است براساس این ادعاء که مال من است، معاوضه انقداح اراده می‌شود که حالا می‌گوید این فرش را بیاید توی ملک من، این پولی هم که به ادعاء مال من است از ملک من خارج بشود به ملک شما. پس بنابراین انشاء معاوضه را هم براساس یک ادعاء مسبَق انجام می‌دهد. آن ادعای مسبَق که این مال من است. خب بنابراین وقتی مال او شد بنابراین براساس این‌که مال من است خب دیگه معامله، انشاء معاوضه درست است. حالا این‌جا شیخ می‌فرماید این آقا که دارد چی می‌گوید، این آقا دارد می‌گوید «إشتریت هذا لنفسی بدرهمٍ فی ذمّة غیر». برای این‌که رفع تنافی بشود و بگوییم درست است و مثل آن‌جا است می‌گوییم این‌جا هم این آقا ادعاء می‌کند که آن ذمّه غیر مال من است. همان‌جور که دزد ادعاء می‌کند این مال دزدی مال من است، آن غاصب ادعاء می‌کند که این مال مغصوب مال من است، این‌جا هم این آقا، این آقای فضول می‌گوید آن‌چه که توی ذمّه فلانی است مال من است. منتها جایش آن‌جا است. جایش توی وعاء ذمّه او است ولی مال من است. ادعاء می‌کند که آن مال من، بعد می‌آید می‌گوید اشتریت هذا لنفسی فی ذمّة فلان؛ یعنی پولی که مال من است توی ذمّه فلانی است. بنابراین انشاء تمام می‌شود، درست می‌شود و می‌توانیم این‌جا بگوییم که معامله درست است. در مال غاصب چه می‌گوییم؟ خب غاصب می‌رود با پول دیگران، پول خارجی، دیگران، می‌رود فرشی می‌خرد و می‌گوید إشتریت هذا لنفسی، بعد اگر آن مالک واقعی غصب مطلع شد، گفت باشه؛ حالا که این‌کار را کرده ما قبول داریم این معامله را. معامله درست است. دیگه لازم نیست بیاید انشاء جدید بکند. این‌جا هم همین‌جور است. فرموده این‌چنین است.

س: حاج آقا؛ وقتی که بر ذمّه دیگری است دیگه نمی‌تواند ؟؟یعنی صراحتاً می‌رود بر ذمّه دیگری، در ذمّه دیگری ظاهرش این است که من خودم را فرض نکردم شاید مالک؟؟وقتی که بر ذمّه ...

ج: نه، ببینید؛ این‌قدر چیز نیست. ببینید؛ فی ذمّه غیر یعنی مالی که در ذمّه، ما فی ذمّة الغیر، ذمّه غیر را ظرف قرار می‌دهد. فقط همین. و همین‌جور که غاصب ادعاء می‌کند پول مردمی که غصب کرده مال من است. دزد ادعاء می‌کند پولی که دزدیده مال من است. و بر اثر این ادعاء می‌آید معامله انجام می‌دهد و انقداح اراده در او می‌شود؛ انشاء می‌کند معامله را و حال این‌که آن‌جا هم اگر بخواهد بالدقّة العقلیه باشد نمی‌تواند معامله بکند. اصلاً چه جور می‌گوید من بیع کردم و حال این‌که در بیع معاوضه باید باشد و این‌جا معاوضه‌ای در کار نیست. این نمی‌شود الا به این‌که چه‌کار کنیم آن‌جا گفتیم؟

س: این‌که مال من است بر ذمّه دیگری چه فرقی ؟؟

ج: بله؟

س: این را طرف به من بدهکار است.

ج: نیست. خب پس چه جوری ...

ج: خب دارم ادعاء می‌کنم دیگه، آن‌جا هم مگر آن مال من می‌شود با ادعای من؟ ادعاء دیگه، ادعاء معجزه می‌کند. ادعای آن‌جا چه جور، این‌جا هم ادعاء می‌کند. ادعاء که حناق نیست که توی گلو گیر بکند. ادعاء می‌کند.

س: ...

ج: بله؟

س: ظلاهر کلام است، ؟؟ ادعایش فرق می‌کند. او دارد می‌گوید پول مال من است. ادعاء ؟؟ بر ذمّه دیگری، در ذمّه دیگری پول مال او است بالاخره، یا بدهکار من است. ؟؟ باید فرق بکند.

ج: بله. حالا شیخ رضوان‌الله علیه که فرموده: «لكن بعد تصحيح المعاملة بالبناء على تملك في ذمّة الغير اعتقاداً» توی اعتقادش، به زعمش، می‌گوید آن مال من است. حرف شما حالا بعد عرض می‌کنیم که حالا بزرگانی هم همین اشکال‌ها را کردند به شیخ اعظم. و فرموده؛ پس بنابراین این‌جوری بگوییم. محتمل هم هست که فرموده است که این‌جور درستش کنیم. بگوییم، که اگر این‌جور درست کردیم برای این آقای فضول... این راه اول. این برای آقای فضول تمام نمی‌شود. ولی اگر آن دیگری آمد اجازه کرد برای او واقع می‌شود معامله. حالا یک راه دومی ایشان می‌فرماید ممکن است این‌جوری بگوییم. بگوییم که آقا، این فی ذمّة الغیر که دارد می‌گوید فی ذمّة فلان، «إشتریت هذا لنفسی بدرهمٍ فی ذمّة فلان»، به قرینه این‌که گفته إشتریت، این فلان قید زائد است. فی ذمّة فلان، نه، این می‌خواسته بگوید فی ذمّتی. یا این‌که این فلان هم اشاره به خودش باشد. فی ذمّة فلان، الذی هو نفسی. خب اگر این را هم گفتیم که دیگه معامله اصلاً برای خودش درست است. احتیاجی به اجازه دیگری هم ندارد. پس می‌فرمایند ما صورت دوم را تصحیح می‌توانیم بکنیم به یک نحوی که تصحیح اول متوقف می‌شود بر این‌که آن دیگری اجازه بدهد. تصحیح دوم؛ نه دیگه متوقف بر اجازه دیگری نیست. یقع لنفس فضول برای خودش. حالا این‌ها در صورت اول پس دو احتمال بگوییم بطلان و این. در صورت دوم اصلاً احتمال بطلان را ندادند. احتمال صحت یا برای آقای فضول یا برای آن شخصی که، آن غیری که این فضولاً مال او را ثمن قرار داده.

بعد می‌فرمایند «و المسألة تحتاج إلى تأمّل». خب معلوم می‌شود خود شیخ اعظم به این فرمایشاتی هم که فرمودند آن‌چنان دل نبستند و معتقد نیستند می‌گویند باید تأمل کرد. واقع مطلب هم همین است که این فرمایشاتی که ایشان فرمودند در این‌جا، نیاز.... یعنی مطالب قابل قبولی نیست. اما آن صورت اول که دو راه بر «یحتمل البطلان لأنه فی حکم شراع شیء للغیر ممن بعین ماله» خب بله، این درست است. نه یحتمل البطلان، اولی را اگر مسلک ما این شد که تنافی هست و گفتیم در بیع معاوضه لازم است بله، یحتمل البطلان نیست. تعین البطلان است. چرا؟ برای خاطر این‌که این درحقیقت انشاء معاوضه نشده و ما می‌گوییم حقیقة البیع إما معاوضه است یا چیزی است که لازمه یا لاینفک او معاوضه است. پس بنابراین یحتمل‌البطلان نداریم. و این‌که فرمود بعد احتمال دیگری که در قسم اول دادند؛ «و يحتمل إلغاء أحد القيدين و تصحيح المعاملة لنفسه أو لغيره» خب خروج از فرض است. خب بحث اصلاً این است که اگر کسی آمد به‌جد؛ اصلاً مسئلةٌ، استفتاء کردند. می‌گوید آقا، من به‌جد این قصدم بوده که گفتم چی؟ «اشتريت هذا لفلان بدرهم في ذمتي» هر دو قیدها را جداً قصد کرده بودم، اشتباه هم نکردم. حکم این مسئله را برای من بیان کن. این یک عبارتی نیست که یک‌جا نوشته شده باشد ما بگوییم لعلّ این‌جوری است. اصلاً فرض مسئله را داریم این می‌کنیم. این چه معنا دارد بگوییم قید لغو است؟ خروج از مسئله است، خروج از فرض است.

س: مدعای بدون دلیل و خروج از قبل نیست. این‌که ما بیایم احد قیدین را الغاء بکنیم. می‌شود ...

ج: نه آقای عزیز! صحبت این است. ببینید؛ مسئله را این‌طوری طرح می‌کنیم. اگر کسی آمد به‌جد جمع بین متنافیین کرد، این‌جا دیگه اگر این‌جوری معنا کنیم که به‌جد جمع بین متنافیین نکرده که ...

س: ؟؟ چون ؟؟ را قبول نداریم درست است به‌جد قصد کرده ولی یکی از این دوتا را باید الغاء بکنیم. درست است این مدعای بدون دلیل ولی خروج از فرض نیست.

ج: خروج از فرض است. ببینید؛ خروج از فرض است. ببینید؛ اصلاً بحث این است.

س: ؟؟ چون وعاء عقلاء نمی‌پذیرد این را، ما یکی؟؟

ج: آقای عزیز! وعاء عقلاء نمی‌پذیرد یعنی چی؟ یک کسی می‌گوید آقا من کاری به عقلاء ندارم. من دارم این مسئله را از شما می‌پرسم. من رفتم به‌ جِد گفتم چی؟ إشتریت هذا برای پسرم بدرهم فی ذمّه‌ی خودم. واقعاً قصدم همین بوده، درست؟ رفتم جهازیه برای دخترم بخرم، گفتم این‌ها را خریدم برای دخترم به ثمنی که در ذمّه خودم هست. پول نداشتم آن‌وقت بدهم گفتم به ذمّه خودم. درست؟ حالا رفتم این‌کار را کردم. حالا ایها الفقیه! بگو که آن قید را چه کار کنم، گفتی که إشتریت لدخترم برای جهاز؛ نه، این اشکال لپی بوده، یعنی إشتریت لنفسی به پولی که در ذمّه خودم هست. آخه این چه جور آخه معنا کردن آخه عبارت است؟ دارد این‌جوری سؤال می‌کند.

س: شارع ملغی کرده نه این‌که ...

ج: نه شاره، نه، نه، نه، نه ...

س: ؟؟ عقلاء این ملغی می‌شود ولی ...

ج: نمی‌شود، نمی‌شود. دارد بابا دارد ...

س: ...

ج: عجیب است واقعاً ها! دارد خودش صریحاً می‌گوید من این‌جوری قصد کردم به‌جد. می‌گوید شما بی‌جا قصد کردی. ما می‌گوییم معنای عبارتت این است. باید این‌جوری قصد کردی.

س: آن لفظ بیع را داشتی یا نداشتی؟

ج: نداشته، داشته فلذا می‌گوید جمع بین متنافیین کرده دیگه، فلذا می‌گوید جمع بین متنافیین کرده، و الا جمع بین متنافیین نبود. البته ما می‌گوییم جمع بین متنافیین نکرده. چون می‌گوییم حقیقت بیع این نیست، معاوضه نیست. یا معنایی نیست که لازمه لاینفکش معاوضه باشد. وفاقاً لآقای آخوند، وفاقاً لمحقق ایروانی، وفاقاً لمحقق شبیری دام ظله، این‌ها می‌گویند نه، این‌جوری نیست. اما اگر این حرف را زدید خب جمع متنافیین است، باید بگوییم نه، این ظاهرش جمع متنافیین است. واقعش جمع بین متنافیین نکرده؛ برای این‌که دیگه آن قید لفظی یا فی ذمّتی را بزنیم. خب این‌که برخلاف فرض است. حالا شیخ بفرمایند این عبارت‌هایی که این می‌گوید برخلاف است. این‌جوری معنا می‌کنیم. حالا ما مسئلة أخری این را طرح می‌کنیم که واقعیت دارد. می‌گوییم آقا، اگر واقعاً این‌کار را کرد. یک کسی می‌گوید؛ اصلاً توی چیزها هم هست. توی تعارفات عرفیه هم هست. یک دوستی به دوستش می‌گوید من پول ...، می‌گوید برو بخر به ذمّه من، من می‌روم می‌دهم. پدرِ به بچه‌اش می‌گوید برو بخر من پولش را می‌دهم. الان پول نقد ندارم. تو برو بخر به ذمّه من، او با من دوست است قبول می‌کند. برای خودت بخر بگو به ذمّه پدرم، پدرم می‌آید پولش را می‌دهد. این تعارف است پس بنابراین حالا حکمش چیه؟ خب شیخ این‌جا می‌فرماید که نمی‌دانم چی بگویم الان، محل تأمل است. ممکن است این‌جوری بگوییم، ممکن است آن‌جوری بگوییم.

س: در باب نقد فضولی؟؟

ج: صدای‌تان درست نمی‌رسد.

س: ... حیثیت حیثیت مالکانه است. ادعاء کرده، ؟؟ مالک اصلی خودش است و لذا ...

ج: چرا. این حرف درستی است. مرحوم استاد هم دام ظله رحمة‌الله علیه این را فرمود. عرض کردم خدمت شیخ گفتم که شما بعضی حرف‌هایی که در دومی می‌زنی خب در اولی هم می‌آید. همان‌جایی که می‌گوید «إشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمّتی»، در این‌جا ممکن است این‌جوری فرض کنید که این‌که می‌گوید فی ذمّتی فرض می‌کند این چیزی که در ذمّه من هست مال همان فلانی است. اما جایش توی ذمّه من است. ادعاء این‌جوری می‌کند. همان‌جور که آن‌جا با ادعاء درست می‌کردید این‌جا هم این‌جوری می‌شود با ادعاء درست کرد دیگه؛ إشتریت هذا لفلان، یعنی لزید به مالی که در ذمّه من هست. یعنی مالی که جایش توی ذمّه من هست ولی مالیت و ملکیتش مال کی هست؟ مال همان ؟؟ ادعاء می‌کند. مثل این‌که یک دزدی است، برای یک دزد دیگر پول از او می‌گیرند. پول دزدی یک دزد دیگر را می‌گیرد می‌آید معامله می‌کند. چه جور آن‌جا انقداح اراده به معامله می‌شود؟ یک وقت خود دزد چیزی را که دزدی کرده ادعاء می‌کند مال من است، یک وقت یک دزد دیگر ادعاء می‌کند آن پولی که او دزدیده مال اوست. و بعد می‌گوید خب مال او است دیگه، حالا من برای او می‌خرم از پولی که مال او است به ادعای من. حالا این‌جا هم می‌شود اگر با این چیزها بخواهیم درست کینم و این‌جوری معنا بکنیم؛ خب این‌جا هم می‌شود این‌جوری گفت در همان صورت اول؛ «إشتریت هذا لفلان بدرهمٍ فی ذمّتی»؛ الغاء هم نمی‌کنیم اما فی ذمّتی یعنی ظرفش توی ذمّه من است ولی ملکیتش مال کیه؟ مال همان فلان است. پس بنابراین ثمن و مثمن بله، آن مثمن می‌رود در ذمّ آن فلان، ثمن هم که مال او است به ادعاء من او از ملک او خارج می‌شود می‌آید در ملک بایع. خب این هم ...

فرمایشی هم که شیخ رضوان‌الله علیه بعد فرموده که این ادعاء می‌کند و آن... یعنی اشکالی که فرموده شده به این فرمایش شیخ اعظم هم این است که این ادعاء در مورد اعیان خارجیه مثل این‌که یک مالی را می‌دزد یا غصب می‌کند و این‌ها تعارف دارد چنین ادعاهایی. اما این‌که ادعاء بیاید بکند که همین که من خودم فرض کردم توی ذمّه زید که او اصلاً خبر ندارد به قول ایشان فرمودند. نه بدهکار است نه اتلاف شده، نه ...، هیچی، وجهی از وجوه این‌که او ذمّه‌اش مشغول به ؟؟ باشد نیست. من بیایم همین‌جوری تصور بکنم که این مال دیگری است یا مال من است ما فی‌الذمّه دیگری؛ این عرفیت ندارد. پس این اصلاً احتمالش داده نمی‌شود که شما بخواهید بیایید این‌جوری معنا بکنید. بگویید که «لكن بعد تصحيح المعاوضة بالبناء على التملك في ذمة الغير» همین‌جور بگویم آن مالی که در ذمّه، ده من گندمی که در ذمّه آن است این درست است. ظرفش آن است ولی مال من است. چنین ادعایی عرفیت ندارد و ادعاها باید یک چیزهایی باشد که عرفی باشد دیگه، در باب مجازات می‌گویند. مجاز یک علاقه‌ای می‌خواهد که عرفی باشد. همین‌جوری آدم نمی‌تواند ادعای مجاز بکند یا اراده امر مجازی را بکند. بنابراین فرمایش این شیخ اعظم قدس سره در مقام؛ این‌جا همان‌طور که خودشان فرمودند؛ این مطالبی است که خودشان هم آن‌ها را مورد اذعان نهایی قرار ندادند. بنابراین این راه راه تمامی نیست. من هم این‌جا توی پرانتز یک مطلبی را می‌خواهم عرض بکنم. و آن این است که خب کلام شیخ، مکاسب شیخ اعظم، مطالب شیخ اعظم، بسیاری از جاهایش بسیار در اوج است. به‌جوری است که آقای آخوند در کفایه فرموده است گاهی شیخ حرف‌هایی می‌زند که یقرب من شق‌القمر. معجزه شق‌القمر پیامبر اکرم که همه دیدند که ماه به دو نیمه شد، ایشان می‌فرماید گاهی شیخ در مباحث علمی یک حرفی را می‌زند که یقرب من شق‌القمر. این‌قدر دقیق، یک حرف ناب، یک حرف این‌چنینی می‌فرماید. اما یک جاهایی هم معصوم نیستند دیگه، وقتی که معصوم نیست یک مواردی هم ممکن است بزرگی ...، خب حالا اگر کسی آمد این‌جا گفت که آقا، این‌جور موارد مکاسب تبدیل بشود به یک مطالبی که حق همه‌ی بزرگان است، همه بر آن اتفاق دارند، گفتند، این‌ها را در مقام تعلیم به تلامذه، این‌ها را به جای آن‌ها تعلیم بشود این فیه اشکالٌ یا نه، حق این است که ما وقت‌ها را صرف این نکنیم برای کسی که می‌خواهد صرف بخواند به یک چیزی که خود شیخ هم می‌گوید نه، ولی این‌قدر بزرگانی که بعد به برکت فرمایشات شیخ و بزرگان بعد تربیت شدند، مطالب عمیقی در همین‌جاها گفتند که خب جایگزین می‌تواند باشد. و این کسر مقام شیخ اعظم نیست بلکه این راه را ایشان راه انداخته؛ با این مطالب عمیقی که فرموده ایشان راه انداخته. خب آخوند را تربیت کرده، نائینی و آقاضیاء و آقای اصفهانی و امام و آقای خوئی، این‌ها همه تلامذه مدرسه شیخ و از بزرگان بعد هستند. علم جلو رفته؛ بنابراین اگر عرض این است و حرف این است که اگر این موارد ان شاءالله بشود تعویض بشود از طرف اصحاب صلاحیت‌دار که بتوانند این‌ها را تشخیص بدهند این لابأس‌به بلکه خوب است. همین‌جا هم این جمله را نقل کنم. یک وقتی استاد معظم ما آیت‌الله وحید خراسانی دام ظله ناراحت بودند. فی سالف الایام، بیست و پنج سال پیش این‌ها، خیلی هم ایشان در درس ظاهراً موضع سختی گرفته بودند. حرف این زده شده بود. من رفتم خدمت ایشان، خب ما بیست سالی، بیست و پنج سال شاید تلمذ کردیم خدمت ایشان فقهاً و اصولاً. همین را عرض می‌کردم. گفتم آقا، این مواردی که هست بعد آقای نائینی آمده، آقای آقاضیاء آمده، آقای صانعی آمده، چه ...، خود شما، اگر این‌ها که این‌جوری است عوض بشود آن‌ها به جای ...، فرمودند اگر این باشد که خوب است. اگر این باشد خوب است. خب می‌گویی بابا آن‌ها هم که می‌گویند همین را می‌گویند، چیز دیگری که نمی‌گویند که. ان شاءالله امیدورایم که این تحولات و تطورات نافع به حال حوزه ان شاءالله شکل بگیرد. و صلی‌الله علی محمد و آله‌الطاهرین.

پایان